

بسم الله الرحمن الرحيم

اسم امام علی علیه السلام در قرآن کریم

در میان ما به غلط معروف شده که اسم حضرت علی علیه السلام در قرآن نیامده است؛ ادعایی که بقدری تکرار شده، همه باور کرده‌ایم و هر جا اسم ایشان را در قرآن ببینیم، آن را ترجمه می‌کنیم! اوایل رمضان سال جاری، دوستی گفت نام حضرت علی در قرآن کریم آمده است. شب ۱۹ رمضان در این زمینه تحقیقی شد و حاصل در روز ۱۹ رمضان در مسجد دانشگاه بوعلی سینای همدان ارائه گردید. شب ۲۱ رمضان مطلب را مقداری تکمیل کرده و در سایتم نوشتم.^۱ تقدیهای بر آن شد که با توجه به آن نقدها اکنون مطلب اصلاح شده تقدیم می‌شود. خلاصه ادعای مقاله حاضر این است که اگرچه در موارد متعددی کلمه «علی» در قرآن کریم به معنای «رفیع و بلندمرتبه» به کار رفته، اما می‌توان گفت که لااقل در دو جای قرآن کریم (یعنی آیه ۵۰ سوره مریم و آیه ۴ سوره زخرف)، مراد از کلمه «علی»، حضرت علی علیه السلام است.

مقدمات بحث:

۱) با جریان سقیفه و شهادت حضرت زهرا، غربت و تنهایی علی علیه السلام آغاز شد، و ممنوعیت کتابت حدیث پیامبر توسط خلیفه دوم بر این غربت افزود و اندکی بعد بنی‌امیه هزار ماه بر جامعه اسلامی مسلط شدند^۲ و در این ایام تمام تلاش خود را برای محو نام و یاد علی علیه السلام در پیش گرفتند؛ از جعل روایات فراوان گرفته تا تحریف معنوی قرآن (قرآن کریم قطعا مصون از تحریف صریح بوده است؛ اما تحریف معنوی به معنای اینکه در شأن نزول آیات ادعاهای دروغین کنند یا با تفسیرهای ناروا معنای متن را واژگونه جلوه دهند، قطعا رخ داده است). خفقان حاکم بر این دوران، لااقل تا قبل از زمانی که اختلافات

۱. فایل یادداشت قبلی همراه با نظراتی که ذیل آن مطرح شده بود را از [اینجا](#) می‌توانید دریافت کنید.

۲. در روایت نبوی که درباره سوره قدر آمده، اشاره شده که: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ: جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ لِنَبِيِّهِ

ص خَيْرًا مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ مُلْكِ بَنِي أُمَيَّة» (کافی، ج ۴، ص ۱۶۰) ملامحسن فیض کاشانی پس از نقل این روایت می‌گوید: «زمان حکومت بنی‌امیه محاسبه شد و دقیقا هزار ماه بود» (الوافی، ج ۱۱، ص ۳۷۸) در پاورقی توضیح داده شده که: حکومت بنی‌امیه از زمان صلح امام حسن علیه السلام با معاویه (در سال ۴۰ هجری) تا زمان سرنگونی آنها توسط ابومسلم خراسانی (در سال ۱۳۲ هجری) ۹۲ سال می‌شود، که در این میان، عبدالله بن زبیر ۸ سال و ۸ ماه حکومت را به دست گرفت، که اگر این مقدار کم شود، ۸۳ سال و ۴ ماه می‌شود که دقیقا معادل هزار ماه است.

داخلی آنها و نیز درگیری‌های آنها با بنی عباس آغاز شود، نه تنها محدثان شیعه و محب اهل بیت، بلکه خود اهل بیت را هم بشدت در مضیقه قرار داده بود. شاهد ساده‌ای بر این ادعا آن است که از زمان صلح امام حسن تا زمان امام باقر علیهما السلام، تعداد روایاتی که از امام حسن، امام حسین و امام سجاد علیهم السلام به ما رسیده بسیار ناچیز است (البته غیر از دوره چند ماهه قیام امام حسین (ع) که طبیعتاً نحوه قیام به گونه‌ای بود که اخبار مربوط به آن شیوع پیدا کرد)؛ در حالی که در همین ایام، بسیاری از اشخاصی که رابطه خوبی با دستگاه بنی امیه داشتند هزاران مطلب را به اسم حدیث پیامبر (ص) در جامعه نقل می‌کردند. مقایسه تعداد روایاتی که مثلاً از شخصی مانند ابوهریره نقل شده با کل روایاتی که از این سه امام بزرگوار نقل شده، سند خوبی بر این مدعاست.

۲) کسانی که در خصوص تورات و انجیلی که امروزه در دست ماست تحقیق کرده‌اند نشان داده‌اند که در متن به زبان اصلی این کتب آسمانی، نام پیامبر خاتم، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) صریحاً آمده است، اما علمای مُعَرِّضِ این شرایع، به جای اینکه اسم را به همان صورتی که هست باقی بگذارند و زمینه هدایت اهل کتاب به اسلام مهیا شود، اسم را ترجمه می‌کنند تا ادعا شود نام حضرت در این کتب نیست. مثلاً به جای کلمه «محمد» در ترجمه‌ها از کلمه «پسنیدیده» استفاده می‌کنند و در ترجمه، به جای جمله‌ی «محمد از کوه فاران [= کوه نور] آمد» می‌نویسند: «پسنیدیده از کوه فاران آمد» تا کسی نفهمد که نام حضرت محمد (ص) در کتب آسمانی آنها آمده است.

۳) گفته شد که در هزار ماه حکومت بنی امیه (لااقل تا زمان عمر بن عبدالعزیز) بردن نام علی علیه السلام و ذکر فضایل او از بزرگترین جرایم بود. اکنون می‌افزاییم به نظر می‌رسد علمای درباری بنی امیه چون جرأت تغییر دادن متن قرآن و امکان حذف نام علی علیه السلام از قرآن کریم را نداشتند، ترفند فوق را در مورد نام حضرت علی علیه السلام در قرآن انجام دادند و علی‌رغم تلاشهای امامان شیعه و اصحاب ایشان، غلبه رسانه‌ای حکومت بنی امیه، و فرهنگ‌سازی‌ای که توسط علمای درباری بنی امیه، و بعد از آن، بنی عباس، انجام شد، کاری کرد که کم‌کم این ترفند به عنوان تنها تفسیر درست آیات قلمداد گردید و بعدها حتی بسیاری از علمای شیعه ناخواسته در دام این ترفند افتادند؛ لذا الان که کسی بخواهد نام حضرت را در قرآن کریم نشان دهد، بسیاری از افراد بدون اینکه محتوای سخنش را بشنوند، با وی مخالفت خواهند کرد؛ اما این مخالفت‌ها دلیل نمی‌شود که انسان حقیقت را بیان نکند. نگارنده دلایلی را ارائه خواهد کرد و از خوانندگان انتظار دارد، بدون پیش‌داوری دلایل را مشاهده کنند و تنها در صورتی که سستی یا اشتباهی در آن بود، آن را نپذیرند، نه اینکه چون معروف شده که اسم امام علی علیه السلام در قرآن نیامده، بدون مطالعه مطالب حاضر را متهم به مغالطه نمایند.

۴) قرآن کریم کلامی است که از جانب خداوند برای بشر فروفرستاده شده و علی‌القاعده ظرفیت معنایی آن بسیار عظیم است؛ به تعبیر امیر بیان، امیرالمومنین علیه‌السلام، نه عجایبش تمام شدنی است و نه غرائبش پایان یافتنی: «لَا تَفْنَىٰ عَجَائِبُهُ وَلَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸) و در برخی از روایات نبوی تا هفت بطن برای قرآن شمرده شده است: «وَقَالَ (ص) إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنًا وَبَطْنًا وَبَطْنًا وَبَطْنًا وَبَطْنًا وَبَطْنًا وَبَطْنًا» (عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۴، ص: ۱۰۷)

از طرف دیگر، در فن استنباط از متن، ما با دو تعبیر «ظاهر» و «نص» مواجهیم. «نص» معنایی است که به صورت صددرصدی به متن نسبت داده می‌شود، اما «ظاهر» معنایی است که با توجه به شواهد و قرائن پیرامونی، نزدیکترین معنا به متن قلمداد می‌شود، اما امکان این را که معنای دیگری هم در کار باشد منتفی نمی‌سازد. در اغلب موارد، ما با معانی «ظاهر»ی متن سر و کار داریم و بسیاری از اوقات، بحث درباره این است که آیه در کدام معنا ظهور بیشتری دارد. اگر مانند اغلب متاخران، استعمال لفظ در بیش از یک معنا را جایز بدانیم^۳ (که به نظر می‌رسد حتی اگر در کلام بشر عادی نتوان چنین مطلبی را پذیرفت، قطعاً پذیرش آن در مورد کلام خداوند بلاشکال است و شواهد متعددی در روایات بر این مطلب وجود دارد) آنگاه ممکن است چند معنای نسبت داده شده به آیه، همگی صحیح باشد و به تعبیر دیگر، قبول یکی لزوماً به منزله رد دیگری نخواهد بود.

با توجه به این مقدمات، تلاش نوشتار حاضر این است که نشان دهد:

دلالت کلمه «علی» در آیات مذکور بر حضرت علی علیه‌السلام کاملاً با ظاهر آیه سازگار است و این سخن بدین معنا نیست که استعمال این کلمه در معنای «بلندمرتبه» لزوماً نادرست باشد. به تعبیر دیگر، هدف از نوشته حاضر نشان دادن این نکته است که: دلالت کلمه «علی» در آیات مورد بحث بر «شخص حضرت علی علیه‌السلام»، اگر قوی‌تر از ظهور آن در معنای «رفیع و بلندمرتبه» (معنای لغوی کلمه «علی») نباشد، ضعیف‌تر نیست.

۳. مرحوم آخوند خراسانی در کفایة‌الاصول، استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد را مجاز نمی‌داند؛ اما شاگرد وی، محمدرضا نجفی اصفهانی در کتاب وقایه‌الاذهان با ادله کافی نظر استاد خود را رد می‌کند و نشان می‌دهد که این امر نه تنها ممکن است بلکه بسیار واقع شده است؛ و بعد از ایشان بسیاری از بزرگان فقه و اصول این نظر را پذیرفته‌اند؛ از جمله شیخ عبدالکریم حائری یزدی (موسس حوزه علمیه قم)، آیت‌الله العظمی بروجردی، آیت‌الله العظمی خوبی، امام خمینی و ... که گزارشی از این اقوال در مقدمه مصحح کتاب وقایه‌الاذهان (ص ۱۷-۲۰) آمده است.

بدین منظور در خصوص هر آیه، ابتدا بر اساس قواعد نحوی و بلاغی و تفسیری، این ادعا تبیین می‌شود و سپس نشان داده خواهد شد که این برداشت از آیات در روایات و سخنان اهل بیت و اصحابشان، و نیز در بسیاری از تفاسیر شیعه تا به امروز و حتی گاه در تفاسیر اهل سنت رواج داشته است.

مورد اول: وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا

خداوند در سوره شعرا، آیه ۸۴ این دعای حضرت ابراهیم را نقل می‌فرماید که: «وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» (یعنی: در میان آیندگان، «لسان صدق»ی [= زبان گویای حقیقت] برای من قرار بده.) در سوره مریم (آیات ۴۹-۵۰) خبر از استجابت این دعا داده شده و آمده است: «فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يُعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا؛ وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» «پس هنگامی که از آن بت پرستان و آنچه می‌پرستیدند کناره گرفت، به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همگی را پیامبر قرار دادیم؛ و از رحمت خود به آنها بخشیدیم و برای آنها علی را «لسان صدق»ی قرار دادیم؛ یعنی علی را همان کسی قرار دادیم که در میان آیندگان نقش زبان گویای حقیقت ابراهیمی را ایفا کند. متأسفانه، اغلب مفسران اهل سنت، به‌ویژه در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس، عبارت «لسان صدق علیاً» را به صورت «ثناء حسناً»^۴ تفسیر کرده که معنای آیه این می‌شود که «برای آنها مدح نیکویی قرار دادیم». بعدها این تفسیر شیوع پیدا کرده و در برخی تفاسیر شیعه هم به عنوان تنها معنای آیه وارد شده است. اما چنین تفسیری چه اندازه قابل دفاع است؟

کسانی که چنین تفسیری ارائه داده‌اند، (یعنی «علی» را نه اسم حضرت، بلکه به معنای لغوی آن مد نظر قرار داده‌اند) در تحلیل نحوی، «علی» را صفت (نعت)^۵ برای «لسان صدق» و یا حال^۶ قلمداد کرده و بر

۴. عَنْ مُجَاهِدٍ، فِي قَوْلِهِ: «وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» قَالَ: ثناء حَسَنًا. ر.ك: معاني القرآن، ابوزكريا الفراء (متوفى ۲۰۷)،

ج ۲، ص ۱۶۹ (بيروت: عالم الكتب، ۱۴۰۳؛ تفسير مقاتل بن سليمان (متوفى ۱۵۰)، ج ۲، ص ۳۱۵ (بيروت: دارالكتب العلمية،

۲۰۰۳م)؛ تفسير ابن ابي حاتم رازی (متوفى ۳۲۷)، ج ۷، ص ۲۴۱۱ (مكة المكرمة: مكتبة نزار مصطفى الباز، ۱۴۱۷).

۵. مثلاً در إعراب القرآن، نحاس، ج ۳، ص ۱۱۴ (بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۲۱)؛ و نیز: إعراب القرآن الكريم، دعاس حميدان

قاسم، ج ۲، ص ۲۴۵ (دمشق: دارالمنير و دارالفارابي، ۱۴۲۵)

۶. «عَلِيًّا: حال من اللسان.» البحر المديد في تفسير القرآن المجيد، ابن عجيبة، ج ۳، ص: ۳۳۹ (قاهره: حسن عباس زكي، ۱۴۱۹)؛

و نیز: «عليا حال من الضمير المرفوع المستكن في ظرف» التفسير المظهرى، ج ۶، ص: ۱۰۱ (پاكستان: مكتبة رشديه، ۱۴۱۲)

همین اساس بوده که آن را به «ثناء حسن» ترجمه کرده‌اند؛ مثلاً محیی‌الدین درویش می‌گوید: «و لسان صدق هو المفعول الاول و علیاً صفة للسان و هو الثناء الحسن كما سیأتی فی باب البلاغة»^۷

اما اشکال در این است که چگونه «علیاً» قرار است به معنای «ثناء حسنا» باشد. «علی» در کتب لغت از ریشه «علو» و به معنای «رفیع و بلندمرتبه» است و در هیچیک به معنای «ثناء حسن» نیامده است.^۸

عبارت نقل شده از محیی‌الدین درویش که گفت «و هو الثناء الحسن كما سیأتی فی باب البلاغة» نشان می‌دهد که ایشان نیز می‌خواهد با یک نکته بلاغی این معنا را به آن لفظ متصل کند. وقتی در کتاب مذکور به قسمت بلاغت ذیل آیه مراجعه گردد با این توضیح مواجه می‌شویم که: «در این آیه از صنعت ادبی «مجاز مرسل» استفاده شده، زیرا اسم آلت یعنی لسان (=زبان) را به کار گرفته که آلت و ابزار سخن گفتن است، اما «آنچه از زبان ناشی می‌شود» [مطلب صدق و حقیقت] را اراده کرده است، پس، از «زبان» برای اشاره به «آنچه با زبان ایجاد می‌شود» استفاده کرده است همان گونه که گاهی از کلمه «ید» (= دست) استفاده می‌شود برای اشاره به آنچه با دست انجام می‌شود (یعنی عطا و بخشش) که این یک نوع مجاز به خاطر رابطه سببیت است.»^۹

به تعبیر ساده، ایشان می‌گویند: «لسان» که اسم آلت است، مجازاً برای دلالت بر «ما ینشا عنها» (مطلب صدق) به کار رفته، اما اینها چه ربطی به کلمه «علی» و ترجمه آن به «ثناء حسن» دارد؟ حقیقت این است که چنانکه سایر علمای ادبیات عرب، مانند محمود صافی (متوفی قرن ۱۴، که محیی‌الدین درویش ظاهراً همین مطلب «مجاز مرسل» را از وی نقل کرده) نشان داده‌اند مجاز مرسل بودن ربطی به معنای «ثناء حسن» ندارد و معنای ثناء حسن، نه ناشی از مجاز مرسل، بلکه کنایه برخاسته از تعبیر «لسان» می‌باشد.^{۱۰}

۷. إعراب القرآن و بیانه، ج ۶، ص: ۱۰۹ (سوریه: دارالارشاد، ۱۴۱۵)

۸. مثلاً: کتاب العین، ج ۲، ص ۲۴۵؛ المحيط فی اللغة، ج ۲، ص ۱۵۳؛ مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۸۲؛ شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم، ج ۷، ص ۴۷۴۲؛ لسان العرب، ج ۱۵، ص ۸۳؛ تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۹، ص: ۶۹۳؛ معجم مقائیس اللغة، ج ۴، ص ۱۱۳.

۹. «و فی قوله تعالی «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» مجاز مرسل من إطلاق اسم الآلة و هی اللسان لأنها آلة الکلام و إرادة ما ینشأ عنها فعبر باللسان عما یوجد باللسان كما عبر بالید عما یطلق بالید و هو العطاء فهو مجاز علاقته السببیه» (إعراب القرآن و بیانه، ج ۶، ص: ۱۱۲)

۱۰. «البلاغة: (۱) المجاز المرسل فی قوله تعالی «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» علاقته السببیه، کالید فی العطیه، و لسان العرب لغتهم. و یطلق علی الرسالة الرائعة كما فی قول الأعشى الباهلی: إنتی أنتنی لسان لا أسر بها. (۲) الکنایة فی قوله تعالی: «وَجَعَلْنَا

در تفاسیر اهل سنت تا قرن سوم، «لسان صدق علیاً» را به «ثناءً حسناً» ترجمه می‌کردند، در حالی که این تعبیر فقط کنایه برخاسته از تعبیر «لسان» است و در واقع کلمه «علیاً» ترجمه نشده، رها شده بود. در آثار تفسیری قرن سوم و چهارم کم‌کم برخی از مفسران اهل سنت در صدد برمی‌آیند این مشکل را حل کنند. یحیی بن سلام (متوفی ۲۴۰) در تفسیر خود کلمه «رفیعاً» را وارد می‌کند و این نکته را که «رفیعاً» چه ربطی به دعای حضرت ابراهیم (ع) و تعبیر لسان صدق دارد، این طور توضیح می‌دهد که «برای او سنتی قرار داده شده که بعدی‌ها به او اقتدا می‌کنند»^{۱۱} و طبری (متوفی ۳۱۰) هم ابتدا آن را به «ثناء حسن» ترجمه می‌کند و سپس می‌گوید: «لسان را به علو متصف کرده چون همه اهل ملل ثناء نیکویی از او می‌کنند»^{۱۲} و بعدها نیز افرادی همچون واحدی^{۱۳} (متوفی ۴۶۸) و ابن مسعود بغوی^{۱۴} (متوفی ۵۱۶) این دو تعبیر یحیی بن سلام و طبری را با هم تلفیق می‌کنند و «ثناء حسن» را ترجمه «لسان صدق» معرفی کرده و برای ترجمه «علیاً»، دو مطلب «رفیع بودن» و «در میان ملل مختلف به خوبی یاد شدن» را کنار هم قرار می‌دهند که گویی این دو مطلب، یک معنا دارد؛ و این تلفیق به حدی می‌رسد که در قرن هشتم شخصی مثل بیضاوی در تفسیر خود صریحاً چنین تعبیر می‌کند: «توصیف لسان صدق به علو، برای دلالت بر این است که آنها واقعا شایسته این ثناء نیکو بوده‌اند و نیکویی‌های آنها با گذشت زمانه فراموش نمی‌شود»^{۱۵}

اما دو سوالی که همچنان بی‌پاسخ می‌ماند این است که:

لَهُمْ لِسَانٌ صِدْقٍ عَلِيًّا» كَتَبَ عَنِ الذِّكْرِ الْحَسَنِ وَ الثَّنَاءَ الْجَمِيلَ بِاللِّسَانِ، لِأَنَّ الثَّنَاءَ يَكُونُ بِاللِّسَانِ، فَلِذَلِكَ قَالَ «لِسَانٌ صِدْقٍ» كَمَا يَكُونُ عَنِ الْعَطَاءِ بِالْيَدِ». الجدول في إعراب القرآن، ج ۱۶، ص ۳۱۲.

۱۱. «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» [أى] رَفِيعًا، سُنَّةٌ يَفْتَدِي بِهِمْ مَنْ بَعْدَهُمْ وَ ثَنَاءٌ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِهِمْ. تفسیر یحیی بن سلام، ج ۱، ص ۲۲۶ (بیروت: دار الکتب العلمیة، ۲۰۰۴م)

۱۲. «قوله: وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا يقول: الثناء الحسن. وإنما وصف جل ثناؤه اللسان الذى جعل لهم بالعلو، لأن جميع أهل الملل تحسن الثناء عليهم» جامع البيان عن تأويل آى القرآن، ابن جرير الطبرى، ج ۱۵، ص ۵۵۷، (القاهرة: هجر، ۱۴۲۲)

۱۳. «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ ثَنَاءً حَسَنًا فِي النَّاسِ، «عَلِيًّا» مَرْتَفَعًا سَائِرًا فِي النَّاسِ، فَكُلُّ أَهْلِ الْأَدْيَانِ يَتَوَلَّوْنَ إِبْرَاهِيمَ وَ ذَرِيَّتَهُ، وَيَتَنَوَّنُونَ عَلَيْهِمْ.» «الوسيط في تفسير القرآن المجيد» ج ۳، ص ۱۶۸ (بیروت: دار الکتب العلمیة، بی تا)

۱۴. «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» یعنی ثناء حسنا رفيعا في كل أهل الأديان، فكلهم يتولونهم، ويتنون عليهم. معالم التنزيل تفسیر البغوی، الحسين بن مسعود البغوی. ج ۳، ص ۳۶۴ (بیروت، دار المعرفة، ۱۴۰۷).

۱۵. «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا يَفْتَخِرُ بِهِمُ النَّاسُ وَ يَتَنَوَّنُونَ عَلَيْهِمْ، اسْتِجَابَةً لِدَعْوَتِهِ وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ وَ الْمُرَادُ بِاللِّسَانِ مَا يَوْجَدُ بِهِ، وَ لِسَانَ الْعَرَبِ لُغَتُهُمْ وَ إِضَافَتُهُ إِلَى الصَّدَقِ وَ تَوْصِيفُهُ بِالْعُلُوِّ لِلدَّلَالَةِ عَلَى أَنَّهُمْ أَحْقَاءُ بِمَا يَتَنَوَّنُونَ عَلَيْهِمْ، وَ أَنَّ مُحَامَدَهُمْ لِاتَّخَفَى عَلَى تَبَاعُدِ الْأَعْصَارِ وَ تَحَوُّلِ الدُّوَلِ وَ تَبَدُّلِ الْمُلُكِ» أنوار التنزيل و أسرار التأويل، بیضاوی، ج ۴، ص ۱۳.

اولاً تکلیف کلمه «صدق» چه شد؟ اگرچه ممکن است تعبیر ثناء حسن، با تعبیر «لسان» تناسب داشته باشد، اما با تعبیر «لسان صدق» چه تناسبی دارد؟ کلمه «صدق» به حقیقت بودن و درست و بدون اشتباه بودن مطلب دلالت دارد، نه به نیکویی و شهرت گوینده آن؛ و حضرت ابراهیم اگر صرفاً خواستار باقی ماندن نام نیک از خود می‌بود، می‌بایست بگوید «لساناً مادحاً»؛ اما این را نگفت، بلکه «لسان صدق» طلب کرد، یعنی زبانی که حق مطلب را در مورد وی بی‌کم و کاست بیان کند، نه اینکه فقط از او به نیکی یاد شود بدون اینکه حقیقت ابراهیمی بر مردمان آشکار شود. مطالبی که امروزه درباره حضرت ابراهیم علیه‌السلام در میان ملل مختلف شیوع دارد، با اختلافات فراوانی توأم است که به خاطر تعارض بین آنها، علی‌القاعده همه آنها صادق نیست؛ پس «شهرت وی به نیکی در میان ملل مختلف» مطلبی غیر از اجابت دعای وی در زمینه مطالبه لسان صدقی از وی در آیندگان است.

ثانیاً «مدح همگانی» چه ربطی به «عُلُو» لسان صدق دارد؟ یعنی حتی اگر بپذیریم که لسان صدق به معنای ثناء حسن است، باز برای اینکه شمول لسان در میان امتهای را نشان دهد، باید می‌گفت لسان صدق عاماً، نه لسان صدق علیاً.

احتمالاً به خاطر این مشکلات بوده که کسانی، حتی در میان اهل سنت، که اهل دقت‌های ادبی بوده‌اند، یا (مانند نحاس، از ادیبان قرن چهارم) از ابتدا معنای «ثناء حسن» را برای لسان صدق نپذیرفته، و «لسان صدق» را به همان معنای اصلی‌اش یعنی «قول صدق» ترجمه کرده‌اند^{۱۶}؛ یا اگر هم همین مضامین مورد نظر امثال بیضاوی را عیناً تکرار کرده‌اند، اما (مانند ابن‌عجیبه از علمای سنی قرن ۱۳) با آوردن عبارت (والله اعلم) در پایان بحث، عدم رضایت کامل خود از این تفسیر نشان داده‌اند.^{۱۷}

نکته دیگری که ضعف این برداشت و ناسازگاری آن را تقویت می‌کند، توجه به آیه قبلی «و کُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا» (آیه ۴۹ سوره مریم) است که تعبیری نزدیک به این آیه دارد. این دو آیه (آیات ۴۹-۵۰ سوره مریم) هر دو در مقام امتنان بر حضرت ابراهیم علیه‌السلام است و چنانکه در عبارات همین مفسر اخیر (ابن‌عجیبه) و نیز سایر کسانی که به اعراب قرآن پرداخته‌اند، آشکار است، در آیه ۴۹، فعل «جَعَلْنَا» دو مفعول دارد:

۱۶. إعراب القرآن، نحاس، ج ۳، ص ۱۴: «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ أَي قَوْلٍ صِدْقٍ»

۱۷. البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۳، ص: ۳۳۹ «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا: رفيعاً في أهل الأديان، فكل أهل دين يتلونهم، و يفتخرون بهم استجابة لدعوته بقوله: وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ؛ والمراد باللسان: ما يوجد به الكلام في لسان العرب و لغتهم، و إضافته إلى الصدق، و وصفه بالعلو للدلالة على أنهم أحقاء لما يتنون عليهم، و أن محامدهم لا تخفى على تباعد الأعصار، و تبدل الدول، و تحول الملل و النحل. والله تعالى أعلم.»

«كُلًّا» مفعول اول و «نبیاً» مفعول دوم می‌باشد. علی القاعده انتظار می‌رود که «جعلنا» در آیه ۵۰ (جعلنا لهم لسان صدق علیا) که در ادامه آن و در همان سیاق آمده، نیز دو مفعولی باشد. جالب اینجاست که برخی از علمای نحو مانند زجاج (قرن ۴) نیز صریحاً لسان را مفعول دوم گرفته‌اند؛ اما گفته‌اند که مفعول اولش حذف شده است.^{۱۸} سوال این است که چرا مفعول اول را محذوف بگیریم؟ چرا از اول اصرار داشته باشیم که «علی» را ترجمه کنیم که بعد با این همه تکلف مواجه شویم؟

مفعول اول فعل جعلنا، «علی» است، به عنوان اسم، و نه به عنوان یک صفت؛ و چون معرفه است باید مفعول اول متاخر به حساب آید؛ یعنی متناظر با «كُلًّا» در جمله قبل، «علیاً» در این جمله مفعول اول است. طبق این تحلیل، فعل «جعلنا» (= قرار دادیم) که در مقام امتنان است، همانند وضعیتی که در آیه ۴۹ داشته، در آیه ۵۰ هم دو مفعول می‌گیرد.^{۱۹} بدین ترتیب، در آیه ۸۴ سوره شعرا، حضرت ابراهیم (ع) از خدا می‌خواهد که «برای من لسان صدقی در میان آیندگان قرار بده»، و در این آیه خداوند می‌فرماید «برای ایشان، علی را لسان صدق قرار دادیم» و این ترجمه‌ای است که هم با قواعد عربی کاملاً سازگار است و نیاز به هیچ تکلفی ندارد و هم با درخواست حضرت ابراهیم (ع) و به ویژه تعبیر «لسان صدق» کاملاً هماهنگ است.

اکنون برای اینکه متهم به تفسیر به رأی نشوم اشاره می‌کنم این مطلب که «مراد از «علی» در اینجا اسم امیرالمومنین (ع) است» مطلبی است که هم در روایات معتبری از پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (امام علی، امام حسین، امام سجاد، امام باقر، امام صادق، امام کاظم، امام رضا، امام هادی و امام حسن عسگری علیهم‌السلام) آمده و هم در کلمات اصحاب پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) (مانند سلمان فارسی، ابن مسعود، ابن عباس، ابوبصیر، یونس بن عبدالرحمن، ابراهیم قمی و ...) و هم در بسیاری از کتابها و تفاسیر علمای بزرگ شیعه (علی بن ابراهیم قمی، شیخ صدوق، ابن شهر آشوب، ابن حمزه طوسی، ابن شاذان قمی و ...) و

۱۸. «و من ذلك قوله تعالى: (لا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا) فيمن ضم الياء، أي: من يخاطبونه شيئاً، فحذف أحد المفعولين، و قيل: لا يفقهون غير لسانهم إياهم، و لو لم يفقهوا غيرهم شيئاً، لما صح أن يقولوا و يفهموا. و من ذلك قوله تعالى: (وَ هَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا). انتصاب «لسان» بالفعل الثاني دون الأول عنده.» إعراب القرآن، ابراهیم بن سری بن سهل زجاج، ج ۲، ص: ۵۰۸ (قاهره: دارالكتاب المصري، ۱۴۲۰).

۱۹. کاربرد دومفعولی فعل «جعل» به این صورت است که جمله‌ای که به صورت مبتدا و خبر است را به عنوان دو مفعول این فعل قرار می‌دهند. مثلاً جمله «این تابلو عمودی است» را به صورت «این تابلو را عمودی قرار دادم» می‌توان تعبیر کرد.

حتی در معدودی از تفاسیر علمای بزرگ اهل سنت (حاکم حسکانی، هلال بن محمد الحفار و ...) نیز آمده است؛ که از باب نمونه به برخی اشاره می‌شود:

مطلب را از روایتی در کتب اهل سنت که در سند آن هفت تن از امامان شیعه وجود دارند و نهایتاً به پیامبر اکرم (ص) ختم می‌شود شروع می‌کنم: حاکم حسکانی (از علمای حنفی متوفی ۴۹۰) از عبدالرحمن بزاز (متوفی ۴۶۸) از هلال بن محمد حفار (از علمای اهل سنت^{۲۰} متوفی ۴۱۴) از ابوالقاسم اسماعیل خزاعی از پدرش علی خزاعی (برادر دعبل خزاعی، شاعر معروف) از امام رضا علیه‌السلام از پدرش (امام کاظم علیه‌السلام) از پدرش (امام صادق علیه‌السلام) از پدرش (امام باقر علیه‌السلام) از پدرش (امام سجاد علیه‌السلام) از پدرش (امام حسین علیه‌السلام) از پدرش علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نقل می‌کند که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: در شب معراج در حالی که جبرئیل مرا بر جناح راست خود سوار کرده بود، به من گفته شد «چه کسی را جانشین خود بر اهل زمین قرار داده‌ای» گفتم: بهترین اهل زمین اهلیت آن را دارد، علی بن ابی‌طالب که برادرم، دوستم و دامادم و پسرعمویم است. به من گفته شد: «ای محمد! آیا دوستش داری؟» گفتم: «بله ای پروردگار عالمین»؛ خدایم گفت: «دوستش بدار و به امت دستور بده که دوستش بدارند. من که علی^{۲۱} اعلی (بلندمرتبه‌ترین بلندمرتبه) هستم نام او را از نامهای خود اخذ کردم و او را «علی» نامیدم. پس جبرئیل آمد و گفت: خداوند بر تو سلام می‌دهد و می‌گوید: «بخوان» گفتم: «چه بخوانم؟» گفت بخوان: «وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا، وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا».^{۲۱} (علاوه بر

۲۰. خطیب بغدادی در مورد وی می‌گوید: «کتبنا عنه و كان صدوقاً»؛ ذهبی در مورد او می‌گوید: «الشیخ الصدوق»

۲۱. أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى الْبَزَّازُ مِنْ أَصْلِهِ الْعَتِيقِ قَالَ: أَخْبَرَنَا هِلَالُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ سَعْدَانَ بِنِيعَادٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْخَزَاعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا [قَالَ: أَخْبَرَنِي] أَبِي [قَالَ: أَخْبَرَنَا] أَبِي [جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ] [قَالَ: أَخْبَرَنَا] أَبِي [مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ] [قَالَ: أَخْبَرَنَا] أَبِي [عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ] [قَالَ: أَخْبَرَنِي] أَبِي [الْحُسَيْنِ بْنُ عَلِيٍّ] قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي أُرْسِلُ بِرَأْسِكَ إِلَى السَّمَاءِ حَمَلِنِي جِبْرَائِيلُ عَلِيَّ جَنَاحِهِ الْأَيْمَنِ - فَقِيلَ لِي: مَنْ اسْتَخْلَفْتَهُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَقُلْتُ خَيْرَ أَهْلِهَا لَهَا أَهْلًا: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَحَبِيبِي وَصَهْرِي يَعْنِي ابْنَ عَمِّي فَقِيلَ لِي: يَا مُحَمَّدُ أَتُحِبُّهُ فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ. فَقَالَ لِي: أَحِبَّهُ وَرَأْسُكَ بِحَبِّهِ، فَإِنِّي أَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى اسْتَقَقْتُ لَهُ مِنْ أَسْمَائِي اسْمًا فَسَمَيْتُهُ عَلِيًّا، فَهَبَطَ جِبْرَائِيلُ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ - وَيَقُولُ لَكَ: أَقْرَأ. قُلْتُ: وَمَا أَقْرَأُ قَالَ: وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا، وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ۱، ص ۴۶۳ (تهران: مجمع احیاء الثقافة الاسلامیه، ۱۴۱۱) (در پاورقی همین صفحه درباره اعتبار و شهرت علمی راویان این حدیث توضیحات لازم آمده است)

چهار واسطه مذکور، که برخی از آنها (مانند حفار) از علمای مهم اهل سنت‌اند، محدثان اهل سنت، ائمه شیعه را، اگرچه به عنوان امام معصوم قبول ندارند، اما کاملاً عادل و مورد اعتماد در نقل حدیث می‌دانند.^{۲۲} اما در آثار شیعه این مطلب مکرر آمده است از جمله:

علی بن ابراهیم قمی (متوفی قرن سوم) در تفسیر خود (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۵۱) نقل می‌کند که از پدرش (ابراهیم قمی) و او از امام حسن عسگری شنیده است که: «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع». همچنین حسن بن محمد دیلمی (متوفی ۸۴۱) ظاهراً به کتاب دیگری از علی بن ابراهیم قمی دسترسی داشته که اکنون در اختیار ما نیست چرا که در کتاب خود (غرر الاخبار، ص ۱۴۰) مستقیماً از علی بن ابراهیم قمی از ابراهیم قمی نقل می‌کند که ابراهیم قمی می‌گوید: از ابوالحسن (امام هادی) علیه‌السلام درباره آیه (وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا) سوال کردم، نامه سوال مرا گرفت و زیر آن نوشت: «وَفَقَّكَ اللَّهُ وَرَحِمَكَ اللَّهُ هُوَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام».

شیخ صدوق (محمد بن علی بن بابویه قمی، متوفی ۳۸۱) در چند کتاب خود (خصال، ج ۱، ص ۳۰۷؛ کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص: ۱۳۹؛ معانی الاخبار، ص ۱۲۹) با سند صحیح از ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که: «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا يَعْنِي بِهِ عَلِيٌّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ ع لِأَنَّ إِبْرَاهِيمَ قَدْ كَانَ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَ لَهُ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ فَجَعَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَهُ وَ لِإِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا.» همین روایت را ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸) در کتاب مناقب آل‌أبی طالب علیهم‌السلام (ج ۳، ص ۱۰۷)، سید شرف‌الدین علی حسینی استرآبادی (متوفی ۹۴۰) در کتاب تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة (ص ۲۹۷) و محمد بن محمد رضا قمی مشهدی (متوفی ۱۱۲۵) در کتاب تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب (ج ۸، ص ۲۳۱) آورده‌اند.

سید شرف‌الدین علی حسینی استرآبادی (متوفی ۹۴۰) در کتاب تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة (ص ۲۹۷) با سند خود از یونس بن عبدالرحمن نقل می‌کند که: به امام رضا علیه‌السلام عرض کردم که عده‌ای از من نام امیرالمؤمنین در کتاب الله را طلب می‌کردند، در جوابشان این آیه «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» را خواندم. حضرت فرمودند: «صَدَقْتَ هُوَ كَذَّاءٌ». این روایت را محمد بن محمد رضا قمی مشهدی (متوفی ۱۱۲۵) نیز در کتاب تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب (ج ۸، ص ۲۳۱) آورده است.

۲۲. آقای رائفی پور این مطلب را در تعدادی دیگر از کتب اهل سنت نقل کرده‌اند که چون به آن کتب دسترسی نداشتم از ذکر آنها خودداری می‌شود. برای مشاهده مطالب ایشان به اولین نظر درج شده در نسخه قبلی فایل همین مقاله [اینجا](#) مراجعه کنید.

ابن حمزه طوسی (از علمای قرن ششم) در کتاب خود (الثاقب فی المناقب، ص ۱۳۰) با ذکر سند از ابن عباس (قرن اول) از سلمان فارسی (قرن اول) نقل کرده که او به حضرت علی علیه السلام اشاره کرد و گفت: « هذا الذی قال الله تعالی فیہ: وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ». سیدهاشم بن سلیمان بحرانی (متوفی ۱۱۰۷) نیز در مدینه معاجز الأئمة الإثنی عشر (ج ۱، ص ۵۲۹) همین را روایت کرده است.

حسین بن حمدان خصیبی (متوفی ۳۳۴) در کتاب خود (الهدایة الکبری، ص ۹۱) و نیز ابن شاذان قمی (از علمای قرن ششم) در چند کتاب خود (الفضائل، ص ۱۷۴؛ الروضة فی فضائل أمير المؤمنين علی بن ابی طالب علیهما السلام، ص ۲۳۱) ذکر می‌کند که حضرت علی علیه السلام اسامی متعددی دارد که مجموعاً ۳۰۰ بار با این اسامی اسمش در قرآن کریم آمده؛ آنگاه از باب نمونه ذکر می‌کند که با سند صحیح از ابن مسعود (قرن اول) چند مورد روایت شده، که یکی از آنها همین تعبیر وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا می‌باشد.

(لازم به ذکر است که سید محمدباقر مجلسی نیز جمعا در ۱۷ مورد در مجلدات مختلف کتاب بحارالانوار این روایات را ذکر کرده است که برای رعایت اختصار از آوردن آن خودداری می‌شود).

علاوه بر علمای فوق که اغلب از بزرگان علمای متقدم شیعه هستند، بسیاری از مفسران متأخر شیعه نیز به ویژه با تکیه بر روایات فوق، «علیاً» را در آیه فوق به معنای حضرت علی علیه السلام دانسته‌اند. از جمله: ملا محسن فیض کاشانی (متوفی ۱۰۹۱) در دو تفسیر خود: تفسیر الصافی (ج ۳، ص ۲۸۴) و الأصفی فی تفسیر القرآن (ج ۲، ص ۷۴۳)؛ سیدهاشم بحرانی (متوفی ۱۱۰۷) در البرهان فی تفسیر القرآن (ج ۳، ص ۷۱۴-۷۱۷)؛ ابن جمعه عروسی حویزی (متوفی ۱۱۱۲) در تفسیر نور الثقلین (ج ۳، ص ۳۳۹)؛ محمد بن محمدرضا قمی مشهدی (متوفی ۱۱۲۵) در تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب (ج ۸، ص ۲۳۰)؛ سید عبدالله شبر (متوفی قرن ۱۳) در الجواهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین (ج ۴، ص ۱۲۳)؛ سید حسین حسینی بروجردی (قرن ۱۳) در تفسیر الصراط المستقیم (ج ۳، ص ۱۵۲)؛ سلطان محمد گنابادی (متوفی قرن ۱۴) در تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة (ج ۳، ص ۷)؛ محمد بن حبیب‌الله سبزواری نجفی (متوفی قرن ۱۴) در إرشاد الأذهان إلی تفسیر القرآن (ص ۳۱۳)؛ و سید محمدابراهیم بروجردی (معاصر) در تفسیر جامع (ج ۴، ص ۲۵۶). البته برخی از این بزرگواران هر دو معنا (یعنی هم علی به معنای بلندمرتبه و هم به عنوان نام حضرت علی علیه السلام) را ممکن دانسته‌اند؛ اما به هر حال، همگی این را که کلمه «علی» در این آیات می‌تواند اشاره به نام مبارک امیرالمومنین علیه السلام باشد، قبول داشته‌اند.

مورد دوم: وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ

اغلب دیده می‌شود که افراد، پس از قبول اینکه «اسم علی علیه‌السلام در قرآن نیامده»، در توضیح چرایی آن می‌گویند: «چون ایشان دشمنان زیادی داشتند و احتمال این بود که به خاطر حذف اسم ایشان، در قرآن دست ببرند و قرآن را تحریف کنند و لذا خداوند اسم ایشان را اصلاً نیاورده است.» به نظر می‌رسد که نه تنها این توجیه درست نباشد، بلکه قرآن کریم این مطلب را رد کرده و بعد از اینکه اسم حضرت را آورده، فرموده: «آیا شما گمان می‌کنید که چون یک عده آدم افراطی وجود دارد ما مطلبی [به این مهمی] را در قرآن متذکر نمی‌شویم؟» آیات مذکور که در ابتدای سوره زخرف آمده چنین است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ؛ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ؛ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ؛ أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ

«به نام خداوند رحمان و رحیم؛ حم، قسم به آن کتاب مبین، همانا ما آن را به صورت قرآن عربی درآوردیم تا شاید که بیندیشید؛ و همانا او در ام‌الکتاب [= سوره حمد یا لوح محفوظ] نزد ما علی است که حکیم است؛ آیا اینکه شما گروهی افراطکار باشید، دلیل می‌شود که ما از بیان بخشی از ذکر [= قرآن] خودداری کنیم؟»

در آیه ۴، «علی» را می‌توان هم به صورت اسم عَلَم (که منظور حضرت علی علیه‌السلام باشد، مطابق ترجمه فوق) در نظر گرفت، و هم به صورت وصفی (به معنای «بلندمرتبه»)، که در این صورت، ترجمه آیه چنین می‌شود: «و همانا او در ام‌الکتاب [= سوره حمد یا لوح محفوظ] نزد ما بلندمرتبه است و حکیم است»؛ اما با توجه به شواهد و قرائن موجود در آیه نشان داده خواهد شد که ظهور این کلمه در اسم حضرت علی علیه‌السلام قویتر از ظهور آن در معنای «بلندمرتبه» است و خواهیم دید که این برداشت از آیه در میان ائمه اطهار و اصحاب ایشان و علمای تفسیر نیز رواج داشته است.

الف) تحلیل نحوی

ابتدا تذکر این نکته ادبی لازم است و آن اینکه در هیچ یک از تفاسیر، کلمه «حکیم» به عنوان نعت (صفت) برای «علی» معرفی نشده است، بلکه عموماً «حکیم» را خبر بعد خبر می‌گیرند.^{۲۳} تذکر این نکته از این جهت است که ممکن است کسی اشکال کند که «علی به عنوان اسم، معرفه است و حکیم در این آیه نکره است، و چون صفت و موصوف باید به لحاظ نکره و معرفه بودن با هم تطابق داشته باشند، پس علی

۲۳. استعمال خبر بعد خبر در قرآن کریم بسیار شایع است. نمونه آن تعبیری مانند «ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین» و یا

تعبیر پرکاربرد «ان الله غفور رحیم»، «انه هو التواب الرحیم» و... است.

نمی‌تواند در این آیه به عنوان اسم عَلَم (معرفه) به کار رفته باشد و حتماً به عنوان وصف (نکره) به کار رفته است. «این اشکال زمانی وارد است که بخواهیم حکیم را نعت (صفت) برای علی بدانیم؛ اما عموم ادیبان و مفسران، حکیم در این آیه را خبر بعد خبر در نظر گرفته‌اند، و لذا از این جهت الزامی در تطابق معرفه و نکره بودن این دو کلمه وجود ندارد. بر اساس دلالت علی بر اسم حضرت علی هم ضرورتی هم ندارد که حتماً حکیم را نعت برای علی در نظر بگیریم که به مشکل برخورد کنیم؛ بلکه می‌توان همچنان خبر بعد خبر دانست. حتی اگر کسی اصرار باشد که به لحاظ نحوی، حکیم را از توابع علی حساب کند، الزامی نیست که آن را نعت بداند بلکه میتوان آن را عطف بیان برای علی دانست که الزامی به توافق در معرفه و نکره بودن ندارد؛ چنانکه در آیات ۱ و ۲ سوره بینه با این حالت مواجهیم: «حتی تأتیهم البینة رسول من الله» (که «رسول» را، نه نعت، بلکه عطف بیان از «البینة» گرفته‌اند تا مشکل تطابق معرفه و نکره پیش نیاید). همچنین می‌توان ضمیر «ه» در «إنه» را ضمیر شأن دانست و آنگاه علی را اسم إن و حکیم را خبر آن در نظر گرفت که باز تطابق این دو به لحاظ معرفه و نکره بودن لازم نیست. پس اگر علی را اسم عَلَم بدانیم، با هیچ مشکل نحوی مواجه نخواهیم شد.

اکنون به سراغ تحلیل نحوی این آیه برویم. آیه می‌فرماید: «إنه فی ام‌الکتاب لدینا لعلی حکیم»: اگر «علی» به صورت «بلندمرتبه» ترجمه شود، به لحاظ نحوی فقط یک حالت ممکن خواهد بود^{۲۴} (یعنی ضمیر «ه» اسم إن، علی خبر اول و حکیم خبر ثانی باشد): «و همانا آن [قرآن] در ام‌الکتاب نزد ما بلندمرتبه است و حکیم است».

۲۴. اگر «لام ابتدا» روی خبر بیاید و اسم إن، بیش از یک خبر داشته باشد، آنگاه باید خبری که دارای «لام ابتدا» است، بر سایر خبرها مقدم شود و عموم کسانی که این آیه را اعراب کرده‌اند به دلیل فوق جار و مجرور (فی ام‌الکتاب) را متعلق به «علی» معرفی کرده‌اند (مثلاً ر.ک: اعراب القرآن، زجاج (قرن ۴)، ج ۲، ص ۷۷۰؛ التبیان فی اعراب القرآن، عکبری (قرن ۷) ص ۳۴۱ (ریاض: بیت الافکار الدولیه)؛ اعراب القرآن و بیانه، ج ۹، ص ۶۰؛ اعراب القرآن الکریم، ج ۳، ص ۱۹۴). تنها یکی از معاصران در اعراب این آیه، ابتدا جار و مجرور مذکور را متعلق به کلمه محذوف (مثلاً: مثبت) و خبر اول در نظر گرفته و لذا علی را خبر دوم و حکیم را خبر سوم گرفته؛ اما بلافاصله خودش اذعان کرده که بر این اعراب این اشکال وارد است که علی (که حرف لام روی آن وارد شده) خبر دوم قرار گرفته، و این به لحاظ نحوی غلط است و لذا در ادامه مثل بقیه علمای نحو، جار و مجرور را متعلق به علی دانسته و علی را خبر اول معرفی کرده است: «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ... فِي أُمِّ الْكِتَابِ مُتَعَلِّقَانِ بِمَحذُوفٍ خَيْرَاهَا وَالتَّقْدِيرُ مُثَبَّتٌ وَ... وَ اللّامُ الْمُزْحَلِقَةُ وَ عَلِيٌّ خَيْرٌ ثَانٍ وَ حَكِيمٌ خَيْرٌ ثَالِثٌ، وَ اعْتَرَضَ بَعْضُهُمْ عَلَيَّ هَذَا الْإِعْرَابَ لِأَنَّ فِيهِ تَقْدِيمَ الْخَبَرِ غَيْرِ الْمَقْرُونِ بِاللّامِ عَلَيَّ الْمَقْرُونِ بِهَا قَالَ أَبُو الْبَقَاءِ: فِي أُمِّ الْكِتَابِ يَتَعَلَّقُ بِعَلِيٍّ وَ اللّامُ لَا تَمْنَعُ مِنْ ذَلِكَ وَ لَدَيْنَا بَدَلٌ مِنَ الْجَارِ وَ الْمَجْرُورِ وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ

اما اگر «علی» به عنوان اسم حضرت علی علیه السلام قلمداد شود، به لحاظ نحوی چند گونه ترجمه ممکن خواهد بود که همگی صحیح است:

الف) بر اساس تحلیل نحوی‌ای شبیه تحلیل فوق: «و همانا او در ام‌الکتاب نزد ما علی است و حکیم است»

ب) ضمیر «ه» را اسم این، و کل عبارت «علی حکیم» را یک جمله (علی مبتدا و حکیم خبر) قلمداد کنیم و این جمله را در مقام «خبر این» قرار دهیم که ترجمه‌اش چنین خواهد شد: «و همانا این در ام‌الکتاب نزد ماست که علی حکیم است.»

ج) ضمیر «ه» را ضمیر شأن بگیریم^{۲۵} و علی را اسم این و حکیم را خبر این بگیریم که ترجمه‌اش چنین می‌شود: «و همانا در ام‌الکتاب نزد ما علی، حکیم است.»^{۲۶}

ب) تحلیل مطلب با توجه به شواهد و قرائن قرآنی
بر اساس روایات متعدد شیعه^{۲۷} و سنی^{۲۸} تعبیر «ام‌الکتاب» یکی از نامهای سوره حمد است، و برخی از مفسران از ظاهر آیه ۳۹ سوره رعد (يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ) استنباط کرده‌اند که این تعبیر برای اشاره به مرتبه آسمانی قرآن (مرتبه لوح محفوظ) هم به کار می‌رود.
اگر ام‌الکتاب را به معنای اشاره به سوره حمد بگیریم دلالت کلمه «علی» بر اسم حضرت علی بسیار قویتر است از دلالت آن بر معنای «رفیع و بلندمرتبه»؛ و اگر به معنای مرتبه لوح محفوظ هم بگیریم،

حالا من الكتاب أو من أم و لا يجوز أن يكون واحد من الطرفين خبراً لأن الخبر قد لزم أن يكون على من أجل اللام و لكن يجوز أن يكون كل واحد منهما صفة للخبر فصارت حالا بتقدمها. إعراب القرآن و بيانه، محيي الدين درويش، ج ۹، ص ۶۰.

۲۵. این نکته که اگر «ه» را ضمیر شأن بگیریم و آنگاه می‌توانیم علی را اسم حضرت علی بدانیم نکته‌ای است که مورد توجه

برخی از معاصران (صادقی تهرانی) قرار گرفته است. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۲۶، ص ۲۷۶.

۲۶. طبق قواعد نحوی آمدن لام ابتدا هم بر خبر «این» جایز است، و هم بر اسم «این» به شرطی که خبرش مقدم شده باشد

(البهجة المرضيه في شرح الألفية للسيوطي، ج ۱، ص ۲۳۶-۲۳۹ (قم: دارالهجرة، ۱۴۱۹)؛ و نیز شرح ابن عقيل، ج ۱، ص ۳۶۲-۳۷۳) و لذا تحلیلهای نحوی فوق همگی صحیح می‌باشند.

۲۷. الکافی (ط - الإسلامية) ج ۳، ص ۴۵۷؛ تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان)، ج ۳، ص ۲۹۹.

۲۸. جامع الترمذی، ج ۲، ص ۷۳۹ (بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی‌تا)؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۴۹، (سوریه: دارالفکر، بی‌تا)؛

سنن الدارمی، ج ۴، ص ۲۱۲۳؛ بیروت: دارالکتاب العربی، بی‌تا)؛ مسند احمد بن حنبل، ح ۹۵۷۶ و ۹۴۹۸، (بیروت: دار احیاء

التراث العربی، بی‌تا)

خواهیم دید که باز دلالتش بر شخص علی علیه السلام، اگر قویتر نباشد، ضعیف تر نیست، بلکه با در نظر گرفتن قواعد ادبی و بلاغی و سیاق آیات، باز هم ظهور آن در مورد حضرت علی بیشتر است.

اکنون معنای آیه بر اساس هر کدام از دو حالت فوق (اینکه ام‌الکتاب را سوره حمد بدانیم یا لوح

محفوظ) بررسی می‌کنیم:

(۱) ام‌الکتاب به معنای سوره حمد:

در سوره حمد آمده است که «اهدنا الصراط المستقیم» و در ادامه، در مورد اینکه این صراط چیست، مطلب، از طریق «شخص» معرفی شده نه از طریق «وصف»؛ یعنی برای شناسایی صراط مستقیم، به گروهی که اهل این صراط‌اند اشاره شده است: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ». پس در این سوره به انسان تعلیم داده شده که از خدا بخواهد وی را به صراطی که هویتش با این اشخاص گره خورده رهنمون شود. طبیعی است که اولین سوالی که برای هر مسلمانی پیش می‌آید این است که مقصود از این «الذین» (مصدق اصلی این صراط) چه کس یا چه کسانی‌اند؟^{۲۹} علی‌القاعده، اگر بخواهیم به گمانه‌زنی‌های شخصی مراجعه کنیم، دچار اختلاف و نزاع می‌شویم (همان طور که امروزه در همین زمینه بین شیعه و سنی نزاع هست) و خداوند خود فرموده که اگر در مساله‌ای نزاع افتاد، اگر واقعا ایمان دارید باید سراغ خدا و رسول بروید: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (سوره نساء، آیه ۵۹). مراجعه به روایات نبوی مانند حدیث متواتر غدیر یا حدیث ثقلین و ... که کاملا واضح می‌کند که مقصود از الذین چه کسانی‌اند؛ اما آیا مراجعه به قرآن کریم هم در اینجا جایی دارد؟ اگر دقت شود در آیه فوق، فقط به پیامبر (ص) ارجاع نداد، بلکه به «خدا» هم ارجاع داد (فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ) و علی‌القاعده، مراجعه ما به خدا به معنای مراجعه به قرآن است. اگر قرآن کتاب هدایت است انتظار می‌رود که این مصداق را به ما معرفی کند و این کاری است که در همین آیه محل بحث انجام شده است.

۲۹. تذکر این نکته مفید است که قرآن در موارد متعددی در مورد انجام کاری، از تعبیر جمع (مانند «الذین») استفاده کرده که همه

مفسران قبول دارند که فقط یک نفر آن کار را انجام داده است، (مانند آیه ۸ سوره منافقون و آیه ۵۵ سوره مائده، که چرایی این گونه تعبیر بحث مفصلی دارد.) لذا ممکن است در اینجا یک نفر مراد باشد همان طور که ممکن است چندین نفر مورد نظر باشند.

در این آیه می‌فرماید: «و همانا او در ام‌الکتاب (سوره حمد) نزد ما علی است که حکیم است.»^{۳۰} در اینجا اگر به جای علی، معنای لغوی آن (رفیع و بلندمرتبه) را بگذاریم این می‌شود: «و همانا او در ام‌الکتاب (سوره حمد) نزد ما بلندمرتبه است و حکیم است.» این جمله بی‌معنا نیست، اما لغو و خلاف فصاحت است، یعنی مخاطب متوجه چیزی نمی‌شود و فقط سردرگمی‌اش اضافه می‌شود (او که در سوره حمد بلندمرتبه و حکیم است کیست؟). شاید به همین جهت است که عموم مفسرانی که کلمه علی در این آیه به صورت «بلندمرتبه» ترجمه کرده‌اند، کلمه «ام‌الکتاب» را هم به معنای مقام لوح محفوظ قلمداد کرده‌اند، نه به معنای سوره حمد. خلاصه کلام اینکه اگر ام‌الکتاب را به معنای سوره حمد بگیریم، ترجمه کردن کلمه «علی» به «بلندمرتبه» خلاف فصاحت و بلاغت خواهد شد؛ ولی دلالت آن بر اسم حضرت علی چنین مشکلی نخواهد داشت. بر این اساس، ترجمه آیات اولیه سوره زخرف بر اساس اینکه مقصود از ام‌الکتاب، سوره حمد باشد، چنین خواهد شد:

«به نام خداوند رحمان و رحیم؛ حم، قسم به آن کتاب مبین، همانا ما آن را به صورت قرآن عربی درآوردیم تا شاید که بیندیشید؛ و همانا آن [که] در سوره حمد [مورد نظر بوده] نزد ما همان علی است که حکیم است؛ آیا اینکه شما گروهی افراط‌کار باشید، دلیل می‌شود که ما از بیان بخشی از ذکر [= قرآن] خودداری کنیم؟»

۲) ام‌الکتاب به معنای مرتبه آسمانی قرآن کریم (قرآن در لوح محفوظ):

چنانکه اشاره شد «ام‌الکتاب» در قرآن کریم (سوره رعد، آیه ۳۹) به گونه‌ای هم به کار رفته که می‌توان آن را به معنای مرتبه‌ای از قرآن که در لوح محفوظ است قلمداد کرد و اغلب مفسران اهل سنت (از معاصران بنی‌امیه و بنی‌عباس مانند مقاتل بن سلیمان بلخی (متوفی ۱۵۰)^{۳۱} گرفته تا مفسران امروزی) نیز چون خواسته‌اند «علی» را به معنای «رفیع و بلندمرتبه» ترجمه کنند همین معنا را مد نظر قرار داده و این آیه را به آیه قبل آن ارتباط داده‌اند که ضمیر «ه» اشاره به قرآن باشد و در این صورت معنای آیات چنین می‌شود:

۳۰. اینکه مرجع ضمیر «ه» در «انه» در جملات قبلی این سوره نیامده باشد، مشکلی ایجاد نمی‌کند و چنین مطلبی در قرآن بارها واقع شده است که در ادبیات عرب، به آن صنعت التفات می‌گویند. از نمونه‌های آن می‌توان به مرجع ضمیر «کم» در آیه *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ* (سوره احزاب، آیه ۳۳) و نیز مرجع ضمیر «هی» مستتر در فعل توارت، در آیه *حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ* (سوره ص، آیه ۳۲) اشاره کرد. تفصیل بحث در تأویل الآیات الظاهرة، ص ۵۳۷.

۳۱. تفسیر مقاتل، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۳: ج ۳، ص ۱۸۵: «وَأِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ يَقُولُ لِأَهْلِ مَكَّةَ: إِنْ كَذَبْتُمْ بِهَذَا الْقُرْآنِ، فَإِنْ نَسَخْتُمْ فِي أَوَّلِ الْكِتَابِ، يَعْنِي اللَّوْحَ الْمَحْفُوظَ، (لَدَيْنَا لَعَلِّي) يَقُولُ: عِنْدَنَا مَرْفُوعٌ، (حَكِيمٌ) يَعْنِي مُحْكَمٌ مِنَ الْبَاطِلِ.»

« به نام خداوند رحمان و رحیم؛ حم، قسم به کتاب مبین، آن را به صورت قرآن عربی درآوردیم تا شاید بیندیشید، و همانا آن [قرآن یا کتاب مبین] در لوح محفوظ نزد ما بلندمرتبه و حکیم است.»

اما اگر علی را اسم علم بدانیم ترجمه چنین خواهد شد:

« به نام خداوند رحمان و رحیم؛ حم، قسم به کتاب مبین، ما آن را به صورت قرآن عربی درآوردیم تا شاید بیندیشید؛ و همانا آن [قرآن یا کتاب مبین] در لوح محفوظ نزد ما علی است که حکیم است.»

هر دو ترجمه با ظاهر آیه سازگار است و چه بسا در نگاه اول به نظر برسد ترجمه اول سازگارتر باشد؛ اما اگر به سه نکته ذیل توجه کنیم خواهیم دید ترجمه دوم نه تنها دست‌کمی از ظهور ترجمه اول ندارد، بلکه حاوی ظرایف بیشتر و معنای لطیف‌تری نیز هست. این سه نکته، یکی در نظر داشتن حدیث متواتر ثقلین است، و دومی توجه به کاربرد کلمه حکیم، و سومی ارتباط این آیه با آیات بعد:

توضیح مطلب این است که: اولاً از روایاتی که به نحو متواتر از طرق شیعه^{۳۲} و سنی^{۳۳} نقل شده است، حدیث ثقلین است که عبارتی که در عموم آنها تکرار شده و محل بحث ماست این جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي ... أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ». در این روایت شریف، پیامبر (ص) حقیقت قرآن و اهل بیت را جدایی‌ناپذیر (لن يفترقا) دانسته است؛ یعنی حقیقتی یگانه در این دو حضور دارد. آنگاه این آیات به همین مضمون که در روایت ثقلین آمده اشاره دارد و می‌فرماید: «حم، قسم به [حقیقت ماورایی] کتاب مبین، ما آن [حقیقت ماورایی] را به صورت قرآن عربی درآوردیم تا شاید بیندیشید؛ و [تجلی دیگر] آن [حقیقت ماورایی] در لوح محفوظ نزد ما، همان علی است که حکیم است.»

۳۲. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۶۴۷ (قم: الهادی، ۱۴۰۵)؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷۳؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۱۳؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۴؛ المسترشد فی إمامة علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۵۵۹؛ و صدها منبع دیگر.

۳۳. صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۱۸۰ (بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا)؛ جامع الترمذی، ج ۲، ص ۹۶۳ (بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا)؛ سنن الدارمی، ج ۴، ص ۲۰۹۱ (بیروت: دار الکتاب العربی، بی تا)؛ مسند احمد بن حنبل، ح ۱۸۸۴۱، (بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا)؛ المسترک علی الصحیحین حاکم نيسابوری، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۴۵ (بیروت: دار الکتب العلمیه، بی تا)؛ السنن الكبرى للنسائی، ج ۷، ص ۳۲۰ (بیروت: دار الکتب العلمیه، بی تا)؛ مسند ابن ابی شیبیه، ص ۱۳۴ (ح ۵۱۴) (ریاض: دار الوطن، بی تا)؛ البحر الزخار بمسند البزار، ج ۱۰، ص ۲۳۱ (المدينة المنورة: مکتبه العلوم و الحکم، ۲۰۰۳)؛ مسند عبد بن حمید، ج ۱، ص ۱۱۴ (القاهرة: مکتبه السنة، بی تا)؛ المعجم الكبير للطبرانی، ج ۵، ص ۱۶۶ (الموصل: مکتبه العلوم و الحکم، بی تا) و دهها منبع دیگر.

نکته دوم که این مطلب را (که ضمیر «ه» اشاره به حقیقت ماورایی قرآن دارد که با حقیقت وجودی حضرت علی یکی است) تقویت می‌کند کاربرد کلمه «حکیم» است. وصف حکیم وصفی است که فقط برای موجود زنده باشعور به کار می‌رود و اگر کسی بخواهد این وصف را در مورد مصنوعات که حکیمانه ساخته شده‌اند به کار ببرد، از تعبیر «حکیمانه ساخته شده» (مصنوع بالحکمة) استفاده می‌کند، نه از تعبیر «حکیم». مثلاً می‌گویند این کتاب حکیمانه تدوین شده، یا این رایانه حکیمانه ساخته شده؛ و نمی‌گویند خود این کتاب یا این رایانه حکیم است؛ و اگر در این موارد کلمه حکیم به کار رود کاربرد مجازی است. (لازم به ذکر است که در استنباط یک متن، همواره حقیقت بر مجاز اولویت دارد.) خداوند قرآن را با وصف «حکیم» معرفی کرده است (سوره یس، آیه ۲)؛ و اگر قرار باشد این تعبیر حقیقت باشد و نه مجاز، اشاره‌اش، نه به این قرآن عربی (مذکور در آیه قبل)، بلکه به آن حقیقت ماورایی قرآن است که حیات و شعور دارد و در روز قیامت، به صورت یک شخص در صحنه حسابرسی حاضر می‌شود (کافی، ج ۲، ص ۵۹۶) و از عده‌ای شفاعت یا سعایت می‌کند و شفاعت و سعایتش پذیرفته می‌شود. (فإنه شافعٌ مُشَفَّعٌ و ماحلٌ مُصَدَّقٌ؛ کافی، ج ۲، ص ۵۹۹) اکنون اگر به روایت ثقلین و اتحاد حقیقت قرآن با حقیقت امیرالمومنین (= قرآن ناطق) توجه شود، در این آیه نیز کلمه حکیم، چون توصیفی برای اشاره به آن حقیقت برتر خواهد شد، (طبق ترجمه‌ای که در بالا ارائه شد) کاربردش حقیقی، و نه مجازی خواهد بود؛ و اگر در تحلیل یک متن، بتوان کاربرد حقیقی برای یک لفظ نشان داد، این تحلیل بر تحلیلی که کاربرد لفظ را مجازی می‌کند برتری دارد.

سومین نکته توجه به ارتباط آیه با آیات بعد است. علی‌القاعده در یک متن واحد، معنایی از یک جمله که نشان‌دهنده ارتباط آن جمله با جملات بعد باشد، بر معنایی که ارتباط دو جمله را قطع کند اولویت دارد. آیه‌ی بعد از این آیات در مقام مواخذه مخاطبین است و نشان می‌دهد در میان مخاطبین قرآن گروهی افراطی وجود دارند که مایلند برخی مطالب در قرآن نیاید و خداوند هم می‌فرماید وجود این عده افراد موجب نخواهد شد که آنچه گفتنش لازم است را نگوئیم. اگر تعبیر علی در آیه قبل، به معنای اسم حضرت علی (ع) باشد، کاملاً ارتباط بین این دو آیه واضح می‌شود؛ زیرا می‌دانیم حضرت علی علیه‌السلام دشمنان فراوانی داشتند که مایل بودند نام ایشان از صفحه روزگار حذف شود، چه رسد به صفحات قرآن؛ اما خداوند حفظ قرآن را ضمانت کرده است: «إِنَّا نَحْنُ نُزَلِّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (سوره حجر، آیه ۹) و در اینجا هم می‌فرماید وجود این عده باعث نمی‌شود ما این مطلب را از قرآن حذف کنیم؛ اما اگر علی را به معنای بلندمرتبه بگیریم، دیگر هیچ ارتباطی بین آیه ۵ سوره زخرف و آیات قبل باقی نمی‌ماند و لذاست که مفسرانی که چنین تفسیر کرده‌اند، اینکه این تهدید قرآن ناظر به چه کسانی است را صرفاً بر اساس حدسیات

خود و بدون ارائه هیچ سند قرآنی یا تاریخی، مشرکان مکه دانسته‌اند^{۳۴}؛ در حالی که مشرکان اصل قرآن را قبول نداشتند، نه اینکه برخی از مطالب آن را قبول داشته باشند و از برخی دیگر ناراحت باشند. این وصف که برخی مطالب قرآن را قبول کنند و از برخی ناراحت باشند، وصفی است که قرآن کریم در مورد منافقان (یعنی کسانی که در جامعه اسلامی و به عنوان مسلمان زندگی می‌کردند) به کار برده (سوره نساء، آیات ۱۴۵-۱۵۰) و اینکه این آیه سوره زخرف هم ناظر به این گروه باشد بسیار محتمل‌تر است تا ناظر به مشرکان. اگر ناظر به این گروه است، حتی اگر باز ارتباط با آیه قبل را در نظر نگیریم باز مهمترین مطلبی که عده‌ای از منافقان (مسلمانان ظاهری) از آمدن آن در قرآن ناراضی بودند، بحث نام حضرت علی است و همین است که غالباً کسانی هم که در مقام توجیه نیامدن نام ایشان برمی‌آیند به همین ناراضی‌ها اشاره می‌کنند؛ و این آیه می‌گوید افراطی‌گری یک عده، دلیل نیامدن مطلبی در قرآن نمی‌شود. پس سیاق آیات نیز قرینه‌ای است که دلالت این کلمه بر نام حضرت قویتر از دلالت آن بر معنای «بلندمرتبه» است.

خلاصه کلام اینکه در حالتی که ام‌الکتاب را به معنای لوح محفوظ بگیریم، اگرچه هر دو معنا (علی به عنوان اسم علم و علی به عنوان صفت و به معنای بلندمرتبه) درست است، اما با توجه به شواهد و قرائن پیرامونی دلالتش بر علی به عنوان اسم خاص قویتر می‌باشد.

ج) حمل آیه بر نام امیرالمومنین در سخنان ائمه و اصحاب و مفسران

اکنون برای اینکه متهم به تفسیر به رأی نشوم اشاره می‌کنم این مطلب که اینجا مراد از «علی» اسم امیرالمومنین علیه‌السلام است، در کلمات معصومین (ع) و اصحاب ایشان و علمای بعدی آمده است:

اهل سنت این مطلب را که ام‌الکتاب در آیه ۴ سوره زخرف به معنای سوره حمد باشد، با روایات کاملاً صحیح‌السند از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند؛^{۳۵} و در طرف مقابل، با اینکه در آثار آنها

۳۴. مثلاً ابن جریر طبری (متوفی ۳۱۰) در کتاب جامع البیان عن تأویل آی القرآن (ج ۲۰، ص ۵۴۸-۵۵۰؛ قاهره: هجر، ۱۴۲۲) اقوال افراد زیادی از صحابه و تابعین (همانند قتاده، مجاهد، ابوصالح، ابن عباس، سُدی) را درباره اینکه منظور مشرکین است می‌آورد؛ اما هیچ یک از اینها این مطلب را از قول پیامبر اکرم (ص) نقل نمی‌کنند و کاملاً معلوم است که در مقام بیان تحلیل شخصی خود از آیه هستند. حتی شخص معروفی مثل بخاری در کتابی که ادعایش این است که فقط احادیث صحیح نبوی را در آن جمع‌آوری کرده، وقتی به این آیه می‌رسد، مطلب را از قول قتاده و بدون اینکه به پیامبر نسبت داده شود، نقل کرده است. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۰۰۰ (بیروت: دار ابن کثیر، بی‌تا).

۳۵. مثلاً ابن‌الضریس (متوفی ۲۹۴) در فضائل القرآن، ج ۱، ص ۸۱ (دمشق: دارالفکر، بی‌تا)؛ و پس از وی، سلیمان بن احمد طبرانی (متوفی ۳۶۰) در المعجم الكبير، ج ۸، ص ۲۳۵ (الموصل: مکتبة العلوم والحکم، بی‌تا)؛ و پس از وی یحیی بن الحسین الشجری (متوفی ۴۹۹) در الامالی الخمیسية، ج ۲۲۴ (بیروت: الکتب العلمیه، ۱۴۲۲). لازم به ذکر است که ذهبی (متوفی ۷۴۸) در

دهها نقل وجود دارد که ام‌الکتاب در این آیه به لوح محفوظ تطبیق داده شده، اما همه آنها نظرات شخصی افراد (صحابه و تابعین و ...) بوده و هیچ یک مطلب را به پیامبر اکرم (ص) نسبت نمی‌دهند.^{۳۶} جالب توجه این است که، آن اندازه که تفحص شد، هیچکدام از تفاسیر اهل سنت، آیه را بر اساس آن روایت نبوی موجود در کتب خود، که سندش را هم کاملاً بدون خدشه می‌دانند، ترجمه نکرده‌اند؛ شاید بدین جهت که اگر بر این اساس ترجمه شود، چاره‌ای جز اینکه «علی» را اسم حضرت علی بگیریم باقی نمی‌ماند. اما در میان علمای شیعه، آن مقدار که تفحص شد هرکس که ام‌الکتاب را سوره حمد دانسته و یا سراغ روایات بحث رفته، علی در این آیه را اسم حضرت علی علیه‌السلام دانسته است؛ مثلاً:

علی بن ابراهیم قمی (متوفی قرن ۳) در کتاب خود (تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۹؛ و ج ۲، ص ۲۸۰) از پدرش ابراهیم قمی از حماد بن عیسی از امام صادق علیه‌السلام در خصوص کلمه «صراط مستقیم» در آیه «اهدنا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (سوره حمد/۵) نقل می‌کنند که ایشان فرمودند: «هو أمير المؤمنين [صلوات الله عليه] و معرفته، و الدلیل علی أنه أمير المؤمنين قوله تعالی: وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ.» همین مطلب را شیخ صدوق (محمد بن علی بن بابویه قمی متوفی ۳۸۱) در معانی الأخبار (ص ۳۳) و نیز حسن بن محمد دیلمی (متوفی ۸۴۱) در غرر الاخبار و در الآثار فی مناقب ابی‌الائمة الاطهار علیهم‌السلام (ص ۱۴۸) روایت می‌کنند.

سیدعلی حسینی استرآبادی (متوفی ۹۴۰) در کتاب خود (تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، ص ۵۳۸) همین مطلب را علاوه بر سند فوق، با سند دیگری از محمد بن علی بن جعفر، (برادرزاده امام رضا) چنین نقل کرده که گفت: از امام رضا (علیه‌السلام) شنیدم که می‌فرمود: «أبو عبدالله [امام صادق علیه‌السلام] این آیه «وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ» را تلاوت می‌کرد و می‌فرمود: [این] علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) است.» این روایت در البرهان فی تفسیر القرآن (ج ۴، ص ۸۴۶) نیز آمده است.

العلو للعلی الغفار (اردن: دارالامام النووی، بی‌تا) شبیه این روایت را از راویان دیگری نقل کرده و آن سند را صحیح ندانسته، اما سند روایتی که در کتاب‌های ابن‌الضریس و شجری آمده کاملاً مورد قبول محدثان اهل سنت است. در کتاب طبری، نام یکی از افراد در سلسله سند «محمد بن جابان» ثبت شده که او را مجهول دانسته‌اند؛ اما مشاهده نقل شجری (که وی با یک واسطه ثقة از طبری نقل کرده) نشان می‌دهد که اشتباهی در ثبت نام وی رخ داده و نام صحیح این راوی «محمد بن حیان» بوده که از افراد مورد وثوق بوده و خود ذهبی وی را «شیخ الصدوق المحدث» دانسته کرده است.

۳۶. مثلاً در جامع ترمذی مطلب از عطاء نقل شده (ج ۲، ص ۵۵۵)؛ در مصنف ابن‌ابی‌شبیبه مطلب از ابن‌سابط نقل شده (ج ۸، ص ۲۲۴) و ...

ابن الجحام (محمد بن عباس بن علی بن مروان بن ماهیار متوفی قرن ۴) از احمد بن محمد نوفلی با سند متصل از اصیغ بن نباته روایت کرده که گفت همراه امیرالمومنین (علیه السلام) بودم که به صعصعة بن صوحان (رحمه الله) رسیدیم و سپس گفتگوهایی که بین صعصعه و امام رد و بدل شده را نقل می‌کند تا به اینجا می‌رسد که صعصعه این آیه ۴ سوره زخرف را خطاب به امیرالمومنین خواند و گفت: «و أنت و الله - یا امیر المؤمنین - ما علمتک إلا أنك بالله لعظیم، و أن الله فی عینک لعظیم، و أنك فی کتاب الله لعلی حکیم.» (و تو ای امیرمؤمنان، کسی هستی که به خدا قسم، نشناختمت مگر به اینکه به خدا عالم هستی، و خدا دیدگان تو عظیم است و تو در کتاب خدا «علی ای که حکیم است» می‌باشی.) ابن الجحام همین سخنان را از احمد بن ادريس با سند دیگری از قول عبدالله بن سنان، از قول امام صادق علیه السلام به زید بن صوحان (برادر صعصعه) نیز نقل کرده است. به نقل از تأویل الآیات الظاهرة، ص ۵۳۸؛ و نیز: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۸۴۶.

شیخ مفید (متوفی ۴۱۳) (در مناسک المزار ص ۹۲) و شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰) با سند متصل از علی بن حسین عبدی (در تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۱۴۵؛ و مصباح المتعهد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۷۴۸) دعایی را از امام صادق علیه السلام جزء ادعیه روز غدیر نقل می‌کنند که در قسمتی از دعای مذکور آمده است: «فاشهد یا إلهی أنه الإمام الهادی المرشد الرشید، علی امیر المؤمنین، الذی ذکرته فی کتابک، فقلت: وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ.» این روایت همچنین در دو منبع ذیل هم آمده است: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۸۴۶؛ تأویل الآیات الظاهرة، ص ۵۳۸.

ابن حیون مغربی (متوفی ۳۶۳) با سند خود (در شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام؛ ج ۱؛ ص ۲۴۴) روایت کرده که کسی از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ» سوال کرد؛ امام فرمود: «هو أمير المؤمنين علي (صلوات الله عليه) اوتی الحکمة و فصل الخطاب و ورث علم الأولین و کان اسمه فی الصحف الاولى و ما أنزل الله تعالی کتابا علی نبی مرسل إلا ذکر فيه اسم رسوله محمد صلی الله علیه و آله و اسمه و أخذ العهد بالولاية له علیه السلام.» همچنین این مطلب در البرهان فی تفسیر القرآن (ج ۴، ص ۸۴۷) نیز آمده است.

در دعای ندبه که آن را ابن المشهدی (متوفی ۶۱۰) با سند خود در المزار الکبیر (ص ۵۸۰) و سید بن طاووس (متوفی ۶۶۴) در دو کتاب خود، یعنی الإقبال بالأعمال الحسنة (ج ۱، ص: ۵۱۰) و نیز در جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع (ص ۵۶۱) از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند، آمده است: «يَا أَيُّهَا مَنْ هُوَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَى اللَّهِ عَلِيٌّ حَكِيمٌ»

علاوه بر روایات معصومین، این مطلب در میان اصحاب معصومین هم شیوع داشته، به طوری که مثلاً تطبیق این آیه بر حضرت علی علیه السلام را ابن شاذان القمی (قرن ۶) در کتاب الفضائل (ص ۱۷۴) از قول ابن مسعود نقل کرده ویا ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸) نیز در مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (ج ۳، ص ۷۳) از قول استاد خود، ابو جعفر هارونی نقل می کند و خود هم می پذیرد.

علاوه بر موارد فوق که اغلب از اصحاب ائمه و از بزرگان علمای متقدم شیعه هستند، بسیاری از مفسران متأخر شیعه نیز به ویژه با تکیه بر روایات فوق، «علی» را در آیه فوق به معنای حضرت علی علیه السلام دانسته اند. از جمله: ملامحسن فیض کاشانی (متوفی ۱۰۹۱) در تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۳۸۴؛ محمدبن علی شریف لاهیجی (قرن ۱۱) در تفسیر شریف لاهیجی، ج ۴، ص: ۶۶؛ سیدهاشم بحرانی (متوفی ۱۱۰۷) در البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص: ۸۴۶؛ ابن جمعه عروسی حویزی (متوفی ۱۱۱۲) در تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص: ۵۹۱؛ محمد بن محمدرضا قمی مشهدی (متوفی ۱۱۲۵) در تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۲، ص: ۳۴؛ سید عبدالله شبر (قرن ۱۳) در الجوهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین، ج ۵، ص: ۴۱۳؛ سید حسین حسینی بروجردی، (قرن ۱۳) در تفسیر الصراط المستقیم، ج ۳، ص: ۵۷۵؛ سید مصطفی خمینی (قرن ۱۴) در تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص: ۱۷۱؛ سید محمد ابراهیم بروجردی (معاصر) در تفسیر جامع، ج ۶، ص ۲۳۵.

موارد فوق عمدتاً با استناد به روایات و غالباً با توجه به اینکه ام الکتاب را به معنای سوره حمد بگیریم، آیه را ناظر به حضرت علی علیه السلام دانسته اند، اما برخی از مفسران هم بوده اند که بنا بر اینکه ام الکتاب به معنای مرتبه لوح محفوظ باشد، باز آیه را ناظر به حضرت علی دانسته اند. آنها مفسرانی بوده اند که با توجه به رویکرد عرفانی، اتحاد حقیقت قرآن و اهل بیت (که در حدیث ثقلین هم بر آن تاکید شده) را در تفسیر این آیه جدی گرفته اند. صریحترین موردی که از این جهت حضرت علی را مصداق این آیه دانسته، حافظ برسی (متوفی ۸۱۳) در مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمير المؤمنين علیه السلام، (ص ۲۳۴) و میرسیدعلی حائری تهرانی (قرن ۱۴) در مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر (ج ۱، ص ۱۱۶) می باشند؛ اما از عبارات صدرالمآلهین شیرازی (قرن ۱۱) در تفسیر القرآن الکریم (ج ۶، ص ۲۲-۲۴) و سید مصطفی خمینی (قرن ۱۴) در تفسیر القرآن الکریم (ج ۱، ص ۱۷۱؛ و ج ۲، ص ۱۳۹) نیز چه بسا بتوان همین تحلیل را برداشت کرد.

با این اوصاف آیا نباید اذعان کرد که ما تحت فرهنگ سازی بنی امیه قرار گرفته ایم که باورمان شده که اسم علی در قرآن نیامده است.

تذکر پایانی

۱) توجه شود که بحث ما درباره آیاتی بود که نام حضرت علی علیه السلام مستقیماً در قرآن آمده است (که ظاهراً چند مورد دیگر هم وجود دارد)^{۳۷}. اما در قرآن کریم آیات فراوان دیگری نیز در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است تا حدی که برخی از بزرگان شیعه (مانند ابن شاذان قمی) تا ۳۰۰ مورد از این آیاتی را که مستقیماً «درباره حضرت علی علیه السلام» می‌باشند برشمرده‌اند. در این دسته از آیات، نام حضرت امیر مستقیماً نیامده، بلکه یا به صورت وصفی آمده که تنها مصداق آن، حضرت علی علیه السلام است (مانند آیه دادن صدقه در رکوع نماز)^{۳۸} و یا مربوط به مقام حکومت بوده که با شرح پیامبر مصداقش معلوم می‌شده است (مانند آیه اولی الامر)^{۳۹}. در این گونه موارد که عمدتاً آیات در مقام بیان شأن ولایت برای حضرت علی علیه السلام (جانشینی پیامبر در مساله حکومت) می‌باشند، گاه برای مردم زمان اهل بیت این سوال پیش می‌آمده که چرا در این موارد نیز، اسم حضرت علی علیه السلام صریحاً در قرآن نیامده است؛ و ائمه علیهم السلام توضیح داده‌اند که همان گونه که جزئیات بسیاری از احکام مانند احکام نماز و زکات و حج در قرآن نیامده و توضیح آنها به عهده پیامبر گذاشته شده، در این موارد نیز توضیح و تفصیل مطلب بر عهده پیامبر گذاشته شده است. (مثلاً در خصوص دو آیه فوق، ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۲۸۶ و ۲۸۹)

تذکر این نکته را از این جهت لازم دانستم که گمان نشود این روایات با تحلیل فوق منافات دارد. این روایات نمی‌گویند که نام حضرت علی علیه السلام اصلاً در قرآن نیامده است؛ بلکه در مقام توضیح مواردی هستند که مطلبی درباره حضرت امیر هست اما نام ایشان نیامده است. به تعبیر دیگر، توجیه مواردی که نام حضرت نیامده و به وصف ایشان بسنده شده، مستلزم آن نیست که در جاهای دیگر قرآن نامی از حضرت نیامده

۳۷. آقای نجاح الطایبی کتابی نوشته‌اند با نام «لماذا ذکر اسم علی فی القرآن کثیراً» (بیروت: دارالهدی لاحیاء التراث، ۱۴۳۲) و علاوه بر دو آیه فوق، پنج آیه دیگر را نیز مشتمل بر نام امیرالمومنین دانسته‌اند. با اینکه ایشان بسیار زحمت کشیده و نکات جالبی را به ویژه از منابع اهل سنت در این باب ذکر کرده‌اند، اما به نظر حقیر، استدلالهای ایشان کامل نیست و مخصوصاً ممکن است سوء تفاهم‌هایی را پدید آورد و لذا در مقاله حاضر اشاره‌ای به موارد دیگر نشد؛ و ان شاء الله در مقاله دیگری مورد بحث قرار خواهند گرفت.

۳۸. آیه چنین است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده / ۵۵) تنها کسی که در حین رکوع نماز مالی به نیازمند بخشید، حضرت علی علیه السلام بوده است

۳۹. آیه چنین است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (نساء / ۵۹) که در این آیه مردم اختلاف کرده‌اند و خود آیه ادامه می‌دهد که اگر اختلاف کردید باید مطلب را با مراجعه به خدا و رسول حل کنید نه با آراء شخصی خود؛ و مراجعه به رسول هم به خوبی نشان می‌دهد که مصداقش حضرت علی است.

باشد؛ و چنانکه دیدیم روایات متعددی از ائمه اطهار درباره اینکه «علی» در دو آیه محل بحث ما (۵۰ مریم و ۴ زخرف) نام امیرالمومنین می‌باشد، نقل شده و مخصوصا مورد اول بقدری وضوح داشته که وقتی از برخی از اصحاب ائمه (مانند یونس بن عبدالرحمن) مطالبه نام امیرالمومنین در قرآن می‌شود، صریحا آن را ذکر می‌کنند و امام رضا علیه‌السلام هم بر این اقدام صحه می‌گذارند.

۲) اولین بار که کسی به حقیر گفت که اسم حضرت علی علیه‌السلام در قرآن آمده، بسیار تعجب و تاحدودی انکار کردم. امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرمایند: «النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا» (نهج البلاغه، حکمت ۱۷۲) پس بنا گذاشتم به صرف اینکه تاکنون گمان می‌کرده‌ام نام نیامده، بر انکارم اصرار نکنم و حاصل مطالعه و تحقیق این شد که اکنون پیش روی شماست. روایتی از امام صادق علیه‌السلام در وصف قرآن آمده که اگرچه ظاهرا در وصف امام زمان (ع) است اما با مجال حاضر نیز بسیار تناسب دارد. ایشان می‌فرمایند: «إِنَّ الْعَزِيزَ الْجَبَّارَ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ كِتَابَهُ وَهُوَ الصَّادِقُ الْبَارُّ فِيهِ خَبْرُكُمْ وَ خَبْرٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ خَبْرٌ مِنْ بَعْدِكُمْ وَ خَبْرُ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَوْ أَتَاكُمْ مَنْ يُخْبِرُكُمْ عَنْ ذَلِكَ لَتَعَجَّبْتُمْ؛ خداوند عزیز جبار کتابش را بر شما نازل کرده که در آن حکایات خود شما و حکایات گذشتگان و آیندگانتان و اخبار زمین و آسمان آمده است و اگر کسی که می‌تواند اینها را از قرآن درآورد برای شما درآورد، تعجب خواهید کرد.» (کافی، ج ۲، ص ۵۹۹) علی‌القاعده زمانی تعجب کردن معنا دارد که نکته‌ای از قرآن را به ما بگویند که ما ببینیم واقعا این نکته از ظاهر قرآن درمی‌آید ولی تاکنون غافل بوده‌ایم. تلقی حقیر این بود که حکایت اسم حضرت علی در قرآن نیز از این جمله است. مشوق من در این تحقیق، روایاتی بود که در این زمینه دیدم و به نظرم این روایات می‌خواهند مطلبی را بگویند که از ظاهر آیه هم قابل استفاده بوده است. لذا با اینکه از هرگونه نقدی با کمال میل استقبال می‌کنم اما امیدوارم افراد صرفا به خاطر اینکه خلاف انتظارشان بوده و تعجب کرده‌اند، به مخالفت برنخیزند.

والسلام علیکم و علی من اتبع الهدی

تذکر: در خصوص منابع شیعی مقاله حاضر، عمدتا از نرم‌افزارهای موسسه تحقیقاتی نور (جامع الاحادیث

۳،۶، جامع تفاسیر ۲، و جامع فقه ۲) استفاده شده و در منابع اهل سنت عمدتا از نرم‌افزار جوامع الكلم ۴،۵ استفاده شده است. در بسیاری از موارد هم اطلاعات کتابشناختی به طور کامل در اولین نقل قول آمده است.